

The 'Foreign Legal Policy' of States and Its Relationship with the 'Legal Policy' of the International Court of Justice

(Type of Paper: Research Article)

Jamal Seifi^{1*}, Vahid Reza doost²

*Three things have no durability
without their concomitants:
property without trade,
knowledge without debate, and
country without policy.*
(The Gulistan of Sa'di, Chapter VIII:
'Of the Duties of Society')

Abstract

Confronting various issues in the international community, international law does not always function in the same way. This is because behind this legal system, like any other system, there are human agents who each understand and interpret the norms and rules of international law according to their own hypotheses and presuppositions. In the meantime, states as the main subjects of the international legal system try to maximize their 'national interests' with a special understanding of international law. The present article attempts to analyze the factors involved in such state policies in order to achieve peaceful settlement of international disputes through the concept of 'foreign legal policy'. The present paper also shows how this policy directs the international dispute resolution system in general and the decisions of the International Court of Justice in particular, and conversely, the Court's legal policy, in turn, affects the legal policy of the disputing states.

Keywords

state, International Court of Justice, legal policy, foreign legal policy, judicial policy, national interest.

1. Associate Prof., Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (Corresponding Author).

Email: sjseifi@dpimail.net

2. Ph.D. in International Law, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Email: v.rezadost@iusct.nl

Received: October 27, 2020 – Accepted: June 27, 2021



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

«سیاست حقوقی خارجی» دولت‌ها و ارتباط آن با «سیاست حقوقی» دیوان بین‌المللی دادگستری

(نوع مقاله: علمی - پژوهشی)

سید جمال سیفی^{۱*}، وحید رضادوست^۲

سه چیز پایدار نم‌اند:

مال بی‌تجارت و

علم بی‌بحث و

ملک بی‌سیاست.

(گلستان سعدی، باب هشتم: در آداب صحبت)

چکیده

حقوق بین‌الملل در مواجهه با مسائل مختلف موجود در جامعه بین‌المللی همواره به شکلی واحد عمل نمی‌کند. این امر بدین سبب است که در پس‌پشت این نظام حقوقی، مانند هر نظام دیگر، کارگزارانی انسانی قرار دارند که هر یک مطابق مفروضات و پیش‌فرض‌های خود به فهم و تفسیر اصول و قواعد حقوقی بین‌المللی می‌پردازند. در این میان، دولت‌ها - به‌عنوان تابعان اصلی نظام حقوقی بین‌الملل - با درکی ویژه از حقوق بین‌الملل سعی می‌کنند «منافع ملی» خود را به حداکثر برسانند. نوشتار حاضر در تلاش است تا به‌واسطه مفهوم «سیاست حقوقی خارجی»، اصناف عوامل دخیل در این نوع سیاست دولت‌ها را در راستای حل‌وفصل مسألت‌آمیز اختلاف‌های بین‌المللی تحلیل کند و نشان دهد این سیاست چگونه به نظام فیصله اختلاف‌های بین‌المللی به‌طور عام، و تصمیمات دیوان بین‌المللی دادگستری به‌طور خاص، جهت می‌دهد و در مقابل، سیاست حقوقی دیوان، به نوبه خود، بر سیاست حقوقی دولت‌های طرف اختلاف تأثیر می‌گذارد.

کلیدواژگان

دولت، دیوان بین‌المللی دادگستری، سیاست حقوقی، سیاست حقوقی خارجی، سیاست قضایی، منافع ملی.

۱. دانشیار دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول). Email: sjseifi@dpimail.net

۲. دانش‌آموخته دکتری حقوق بین‌الملل، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

Email: v.rezadost@iusct.nl

مقدمه

روایت غالب از حقوق بین‌الملل و نسبت آن با دانش‌هایی چون علوم سیاسی، روابط بین‌الملل و سیاست بین‌الملل به برداشتی خشک و غیرمنعطف از این معارف انجامیده است. مطابق این برداشت، حقوق بین‌الملل به مجموعه‌ای از قواعد عینی و بی‌طرف نظر دارد که باید بر قضایای مختلف اعمال شوند؛ در مقابل و از آن سوی میدان، سیاست و روابط بین‌الملل ابزارهایی تلقی می‌شوند که دولت‌ها بنابر منافع ملی و ایدئولوژی خاص خود به آنها جهت می‌دهند. این خط‌کشی‌های متصلب میان دانش‌های مذکور مانع آن می‌شود که روابط درهم‌تنیده حقوق و سیاست در عرصه بین‌المللی آشکار گردد. به همین جهت عموماً چنین گمان می‌رود که اصولاً روابط بین‌المللی دولت‌ها را صرفاً سیاستمداران تمشیت می‌کنند؛ و تنها زمانی پای حقوقدانان به میدان باز می‌شود که بحث از انعقاد موافقت‌نامه‌های بین‌المللی یا حل‌وفصل اختلاف‌های حقوقی در محاکم بین‌المللی در میان باشد.

در مقابل این برداشت، نوشتار حاضر بر این مبنا استوار شده است که «امر حقوقی» ضرورتاً با «امر سیاسی» ارتباط دارد و تفکیک مطلق آنها به برداشتی ناقص از «پدیدار بین‌المللی» خواهد انجامید. در واقع تمام اعمال و اقدام‌های سیاستمداران در سطح بین‌المللی را می‌توان و باید در چارچوب‌های حقوقی تحلیل کرد. در این مسیر، دولت‌های پیشرو در سطح بین‌المللی همواره می‌کوشند تا با ارائه بهترین روایت حقوقی، اعمال سیاسی خود را موجه کنند. ملاک «بهترین روایت حقوقی» مفهومی است که در ادبیات بحث تحت عنوان «سیاست حقوقی خارجی»^۱ شناخته می‌شود.

این مفهوم که در ادبیات حقوقی بین‌المللی در زبان فارسی از گمنام‌ترین مفاهیم محسوب می‌شود، در بحث حاضر از بیشترین اهمیت برخوردار است. معروف‌ترین نظریه‌پرداز «سیاست حقوقی خارجی» لشریر - قاضی پیشین دیوان بین‌المللی دادگستری - است که قبل از دیوان، در بخش خدمات حقوقی وزارت امور خارجه فرانسه فعالیت می‌کرد و در طول سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۱ به‌عنوان نماینده این دولت در سومین کنفرانس ملل متحد در خصوص حقوق دریا حضور داشت.^۲

پس از او بود که سیلی از مباحث تحلیلی در جمع «سیاست بین‌الملل» و «حقوق بین‌الملل» به‌خصوص در ادبیات فرانسوی حقوق بین‌الملل طرح شد.^۳ مطابق این نظرگاه نسبتاً

1. foreign legal policy = politique juridique extérieure

۲. ر.ک: اثر مهم او تحت همین عنوان:

Guy Ladreit de Lacharrière, *La politique juridique extérieure*, Economica, 1983.

۳. برای مطالعه در خصوص نظرهای لشریر در مورد سیاست حقوقی خارجی در حقوق بین‌الملل و نقد آنها توسط برخی حقوقدانان ر.ک:

جدید، جامعه حقوقی دولت‌ها دست به کار شدند تا به ارائه مناسب‌ترین سیاست حقوقی مطابق ویژگی‌های ژئوپلیتیک، تاریخی و سیاسی کشور خود بپردازند.^۱ برای نمونه، اینکه وزارت امور خارجه دولت باید از دفاع مشروع در معنای سنتی آن دفاع کند یا معتقد به دفاع مشروع پیشگیرانه و پیشدستانه باشد، بستگی کامل به سیاست حقوقی خارجی‌ای دارد که دولت مربوطه برگزیده است و می‌تواند مبتنی بر آن، نفع ملی خود را در بلندمدت^۲ به حداکثر برساند.

Pellet, 1985: 407-414; Combacau, 1984: 980-989; Virally, 1989: 394-402.

۱. با این حال متأسفانه نه‌تنها در ادبیات فارسی هیچ کار درخوری در این خصوص صورت نگرفته است، بلکه به نظر می‌رسد در عمل هم چنین خط‌مشی‌هایی در نهادهای مسئول وجود ندارد؛ امری که در اختلافات مختلف کشورمان در پیشگاه محاکم بین‌المللی و به‌خصوص دیوان بین‌المللی دادگستری به کرات مشاهده شده است. نمونه اخیر این امر را می‌توان در قضیه نقض‌های/تعالی‌عهدنامه مودت ۱۹۵۵ (ایران بر ضد ایالات متحده) (۲۰۱۸) ملاحظه کرد که نمایندگان دولت ایالات متحده تلاش کردند تا از اظهارات مقامات ایرانی کمال بهره‌برداری را صورت دهند. ر.ک:

Alleged violations of the 1955 Treaty of Amity, Economic Relations, and Consular Rights (Islamic Republic of Iran v. United States of America), Public sitting held on Thursday 30 August 2018, paras. 17-18:

نماینده ایالات متحده در جریان رسیدگی‌های مربوطه اعلام کرد:

«۱۷. اظهارات خود ایران روشن می‌سازد که این دولت در این رسیدگی‌ها با حسن نیت به عهدنامه مودت استناد

نکرده است. روز گذشته آقای عباس عراقچی معاون وزیر امور خارجه ایران به این قضیه پرداخت و اظهار داشت: ما با این منطق آبه طرح دعوا در دیوان/ وارد نشدیم که حتما در دادگاه لاهه اثبات محکومیت آمریکا را بگیریم و بعد آمریکا مجبور به حرکت شود؛ در حقیقت این کار/ برای نمایانندن حقانیت جمهوری اسلامی ایران به جامعه بین‌الملل است... این پروسه منجر به فشاری سیاسی و روانی بر آمریکا می‌شود. ابرگرفته از متن اصلی مصاحبه به زبان فارسی/

۱۸. جناب رئیس و قضاات دیوان! این یک اقرار جالب توجه است. ایران نمی‌تواند دیوان را به‌واسطه این رسیدگی‌ها به کمپینی سیاسی و روانی بکشاند».

برای مطالعه این ماجرا از منظر «سوءاستفاده از فرایند رسیدگی» - به‌عنوان یکی از مصادیق «سوءاستفاده از حق» - ر.ک: Tattersall & Khan, 2020: 240.

شایان ذکر است که اگرچه «سوءاستفاده از فرایند رسیدگی» به لحاظ نظری از مصادیق «سوءاستفاده از حق» محسوب می‌شود، با این حال در رسیدگی‌های محاکم بین‌المللی گاه باید میان آنها تفکیک کرد. برای نمونه، در دیوان بین‌المللی دادگستری، «سوءاستفاده از فرایند رسیدگی» به مرحله ایرادات مقدماتی و شکلی رسیدگی‌ها مربوط می‌شود، اما «سوءاستفاده از حق» در مرحله ماهوی رسیدگی‌ها کاربرد دارد. در این زمینه دیوان در رأی صلاحیتی خود در قضیه مصونیت‌ها و رسیدگی‌های کیفری (گینه استوایی بر ضد فرانسه) (۲۰۱۸) اعلام کرد که «سوءاستفاده از فرایند رسیدگی» به رسیدگی‌هایی قضایی در مرحله مقدماتی مربوط می‌شود که در صورت اثبات می‌تواند مانع قابلیت استماع دعوا تلقی شود، درحالی‌که «سوءاستفاده از حق» به ماهیت اختلاف مربوط می‌شود و نمی‌تواند در زمانی که اثبات حق مربوطه مسئله‌ای ماهوی است، مبنای عدم قابلیت استماع دعوا محسوب شود. بحثی در این خصوص را در قضیه مصونیت‌ها و رسیدگی‌های کیفری (گینه استوایی بر ضد فرانسه) (ایرادات مقدماتی) (۲۰۱۸) می‌توان ملاحظه کرد:

ICJ Rep 2018: paras. 146, 150-151.

۲. قید «در بلندمدت» از این بابت است که این امکان وجود دارد که دولت با اتخاذ سیاست حقوقی ویژه‌ای، در

همچنین، اینکه اساساً دولت برای کسب بیشترین منابع ملی، باید به سمت حل و فصل حقوقی اختلاف‌های خود گام بردارد، کاملاً به سیاست حقوقی خارجی دولت مربوطه بستگی دارد. برای نمونه، برخی اظهار داشته‌اند که دولت نیکاراگوئه بخشی از سیاست حقوقی خارجی خود را با تکیه بر دیوان بین‌المللی دادگستری استوار ساخته است تا از این طریق بتواند اختلاف‌های خود را با دولت‌های همسایه فیصله دهد (Pellet, 2018: 15).

در نوشتار حاضر ابتدا تلاش می‌شود تا مفهوم این نوع «سیاست حقوقی» دولت‌ها در قبال دیوان بین‌المللی دادگستری روشن شود، و در ادامه تأثیری که «سیاست حقوقی»^۱ دیوان از این سیاست می‌پذیرد، تحلیل خواهد شد. از این طریق، نشان داده خواهد شد که چگونه مفهوم «سیاست حقوقی خارجی» نه تنها به نحوه مواجهه دولت‌ها با دیوان جهت می‌دهد، بلکه دیوان نیز به نوبه خود در هر قضیه خاص و در مواجهه با دولت‌های مختلف، به بیان حقوق بین‌الملل متناسب با مقتضیات هر مورد می‌پردازد.

سیاست حقوقی دولت‌ها در قبال دیوان بین‌المللی دادگستری

سیاست حقوقی دولت‌ها در قبال دیوان می‌تواند تحت تأثیر عوامل بسیار زیادی قرار گیرد. در این میان یکی از مهم‌ترین عوامل، «سلطه» و «هژمونی» دولت‌ها در جامعه بین‌المللی است. با این همه، سلطه و هژمونی مذکور به هیچ‌وجه محصور در تفوق نظامی و قدرت برهنه نیست؛ بخش زیادی از این سلطه و هژمونی به قدرت در اندیشه‌سازی مربوط می‌شود. در واقع دولت‌های پیشرو در عرصه بین‌المللی همواره در تکاپو هستند تا افزون بر تحمیل قدرت نظامی خود، بر اقناع اذهان نیز بپردازند و قدرت نظامی خود را نیز ذیل چارچوب‌های «حقوقی» و «مشروع» عرضه دارند.

در این زمینه نظرگاه‌های آمریکایی به حقوق بین‌الملل گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند. بارزترین مصداق این رهیافت در مکتب «فرایند حقوقی بین‌المللی»^۲ («مکتب نیوهیون»^۳) قابل مشاهده است. این مکتب بیش از هر کس با اندیشه‌های مایرس مک‌دوگل^۴ و سپس هارولد

قضیه‌ای خاص شکست بخورد، اما به این نتیجه رسیده باشد که سیاست مذکور در بلندمدت دارای منافع بیشتری برای دولت او خواهد بود. در این صورت، دولت باید بیش از اینکه صرفاً آینده نزدیک را ببیند، به آینده در معنایی موسع بنگرد. در این معنا می‌توان مشاهده کرد که «سیاست حقوقی خارجی» ضامن انسجام و استحکام دولت در خصوص اقدام‌های صورت گرفته نیز است.

۱. برای مطالعه در خصوص تحلیلی مفهومی از «سیاست حقوقی» در حقوق بین‌الملل ر.ک: سیفی و رضادوست،

۱۳۹۹: ۶۱-۸۰.

2. International Legal Process

3. New Haven School

4. Myres Mc. Dougal

لاسول^۱ و مایکل ریسمن^۲ در ارتباط است و به دلیل اینکه بیشتر محققانش در دانشکده حقوق پیل تحصیل کرده‌اند به «مکتب پیل» نیز شهرت دارد. مطابق این نظرگاه که از رئالیسم حقوقی^۳ نَسَب می‌برد، این مدعی پوزیتیویسم که «حقوق عینی و بی‌طرف است» به باد انتقاد گرفته می‌شود، چراکه مطابق این مکتب، حقوق در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه آدمیان خالق آن‌اند؛ آدمیانی که در کنار قوه عاقله و منطقی، آمیزه‌ای از تعلقات، انگیزه‌ها و احساساتی هستند که لزوماً پایه عقلانی ندارند و از قضا همین تعلقات، انگیزه‌ها و احساسات در عقلانیت شخص نیز تأثیر می‌گذارند.^۴

باید در نظر داشت که اساساً این نظرگاه می‌توانست در خاک ایالات متحده آمریکا - و نه در زمین سنت بریتانیایی - بارور شود؛ چراکه در سنت اخیر، همیشه رویکرد غالب این بوده که حقوق مبتنی بر عینیت و بی‌طرفی است، درحالی‌که در سنت آمریکایی، همیشه بر قواعد حقوقی، در کنار سایر عوامل، به مثابه فرایند تصمیم‌گیری تأکید شده است. بر همین اساس، قاضی در سنت بریتانیایی اغلب به‌عنوان کسی که قاعده را «اعمال»^۵ می‌کند نگریسته می‌شود، اما قاضی در سنت آمریکایی با فرایند «یجاد»^۶ قاعده نیز در ارتباط است (Higgins, 1968: 58).

1. Harold Lasswell

2. Michael Reisman

۳. به ساده‌ترین بیان، رئالیسم حقوقی (یا واقع‌گرایی حقوقی) بدین معناست که حقوق را نباید در عالم انتزاع دید و گمان کرد که حقوق صرفاً مجموعه‌ای از اصول و قواعدی است که قاضی صرفاً بر مبنای آنها و کاملاً بی‌طرفانه و در خلأ به قضاوت می‌پردازد. به اعتقاد واقع‌گرایان حقوقی، حتی صحنه قاضی هم می‌تواند در نحوه قضاوت او تأثیر بگذارد. این مثال ساده را باید جدی گرفت؛ بدین معنا که گرچه خود قواعد باید حتی‌الامکان بی‌طرفانه تنظیم شوند، اما نباید این واقعیت را از یاد برد که قضات، وکلا و تمام حقوقدانان در یک ویژگی مشترک‌اند و آن این است که همگی «انسان»‌اند و انسانیت آنها در فهمشان از قاعده حقوقی به‌تمامه ریزش می‌کند.

۴. این بحث صرفاً در مباحث حقوقی مطرح نیست، بلکه اساساً می‌توان گفت طرح نقد بر عینی بودن حقوق از چشمه‌های دیگری (به‌خصوص از مجرای فلسفه) وارد مباحث حقوقی شده است. در این خصوص برای نمونه ر.ک: طرح بحث انتقادی هابرماس در کتاب *دانش و تعلقات آدمی*: Habermas, 1986.

هابرماس که تباری پراگماتیستی دارد و از پیشگامان مکتب *انتقادی فرانکفورت* محسوب می‌شود، بر این نظر است که دانش به‌هیچ‌وجه عینی و بی‌طرف نیست؛ چراکه در آمیخته با مفروضات ایده‌ئولوژیکی بسیاری است.

5. apply

6. make

۷. نظرگاه نیوهیون و فرایندمحور با آشتی امر حقوقی و امر سیاسی و به تعبیری، همکاری حقوقدانان با عالمان علوم سیاسی، به اموری می‌پردازند که در رویکردهای سنتی، تحت عنوان «فراحقوق» شناخته می‌شوند و بنابراین از لحاظ حقوقی بی‌اهمیت یا بی‌معنا تلقی می‌شوند. در رویکردهای فرایندمحور، حقوق صرفاً مجموعه‌ای از اصول و قواعد نیست، بلکه «فرایند» شکل‌گیری، تفسیر و اجرای آن اصول و قواعد نیز در نظام حقوقی بالمره دخیل‌اند. بدین ترتیب مکتب نیوهیون با انکار فرمالیسم و پوزیتیویسم حقوقی بر این باور است که حقوق وجودی پویا دارد و در فرایند «معناسازی حقوقی»^۷ ساخته می‌شود (Venzke, 2012: 33).

بدین ترتیب نظرگاه نیوهیون بایی را به روی حقوق گشود که دیگر، استفاده از محتوا و روش‌شناسی‌های موجود در سیاست و روابط بین‌الملل را مغالطه و تخطی از روش‌شناسی حقوقی نمی‌شمارد؛ امری که در

دولت‌هایی چون ایالات متحده از تمام این رهیافت‌ها استفاده می‌کنند تا با ارائه سیاست حقوقی خارجی منسجمی بتوانند به موجه کردن اعمال خود در عرصه بین‌المللی بپردازند. به عنوان نمونه‌ای ملموس، ایالات متحده با استفاده از مکتب نیوهیون و تفاسیر مبتنی بر واقعیات موجود در روابط بین‌الملل بارها به صراحت اعلام کرده است که «حاکمیت دولت‌ها» را فروتر از مصادیق «نقض حقوق بشر» قلمداد می‌کند و به همین سبب «مداخلات بشردوستانه» را اساساً در زمره استثنائات نقض حاکمیت ملی دولت‌های دیگر محسوب می‌کند. بدین ترتیب - فارغ از قابل دفاع بودن این نظریه - ایالات متحده با ارائه تبیینی در چارچوب حقوقی - عملاً با زنده کردن مفهوم «جنگ عادلانه»^۱ - توانسته است اقدام‌های خود را حقوقی کند.

باری، برای رسیدن به دیدگاهی کلی در خصوص اصناف روابط دولت‌ها با دیوان می‌توان میان دو چشم‌انداز تفکیک کرد: «چشم‌انداز خرد» و «چشم‌انداز کلان» (Kolb, 2019: 73-84). در چشم‌انداز خرد تلاش می‌شود نشان داده شود که سیاست حقوقی دولت‌ها به کدام عوامل موردی وابسته‌اند که در نهایت دولت به این نتیجه می‌رسد که اختلاف‌های خود را از مجاری حقوقی (توسط محاکم بین‌المللی) فیصله دهد یا مجاری سیاسی (از طریق مذاکره، میانجیگری و...). در مقابل، در چشم‌انداز کلان به این موضوع پرداخته می‌شود که سیاست حقوقی دولت‌ها چه نتایجی را برای نظام حقوق بین‌الملل و نظام حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلاف‌های بین‌المللی به ارمغان می‌آورند.

برخی دیگر نظرگاه‌های حقوق بین‌الملل (مانند جنبش مطالعات انتقادی حقوق و مکتب هلسینکی) نیز ایفای نقش می‌کند و در نظرگاه‌های رئالیستی مانند جنبش معطوف به «حقوق و روابط بین‌الملل» به اوج خود می‌رسد. برای مطالعه‌ای روزآمد از جایگاه رویکردهای آمریکایی به حقوق بین‌الملل به خصوص از منظر یکی نظریه پردازان جدید آن، «هرولد گو» - که از طرفداران مکتب نیوهیون «نو» (New New Haven School) Koh, 2020: 34-77. محسوب می‌شود - ر.ک:

1. just war = guerre juste = *bellum justum*

در نظام فکر حقوقی کلیسایی، «جنگ عادلانه» به معنای این بود که توسل به زور ممنوع نیست و می‌توان برای بسط عدالت به توسل به زور پرداخت. در حقوق بین‌الملل کنونی و مطابق منشور ملل متحد، توسل به زور اساساً ممنوع است و تنها دارای دو استثناست: ۱. دفاع مشروع در مقابل توسل به زور؛ و ۲. اقدام‌های جمعی با مجوز شورای امنیت.

مایکل ریسمن - که خود از پیشگامان نظرگاه آمریکایی به حقوق بین‌الملل است - در دوره تدریس خود در آکادمی لاهه بی‌هیچ پرده‌پوشی باراک اوباما، رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده را از پیروان آموزه «جنگ عادلانه» دانسته است. اوباما در مراسم دریافت جایزه صلح نوبل اعلام کرد: «زمانی فراخواهد رسید که ملت‌ها - با عمل به صورت فردی یا جمعی - توسل به زور را نه تنها ضروری، که اخلاقاً موجه خواهند یافت». ریسمن به درستی اشاره می‌کند که «مرزهای بیرونی حقوق توسل به زور با پیش‌کشیدن مجدد مباحث علمی در خصوص نظریه‌های جنگ عادلانه تیره و تار شده است». با این حال او «مداخلات بشردوستانه» را جزو مصادیق «جنگ عادلانه» نمی‌داند، به این جهت که مداخلات بشردوستانه محدود به برخی نقض‌های خاص مربوط به حقوق بشر است؛ امری که محل تردید جدی است. Cf. Reisman, 2012: 316.

۱. سیاست حقوقی دولت‌ها به مثابه ملاک انتخاب از میان روش‌های «حقوقی» یا

«سیاسی» فیصله اختلافات

در این چشم‌انداز، دولت‌ها به تحلیل این مسئله می‌پردازند که اساساً برای فیصله اختلاف‌های خود به مراجع و روش‌های حقوقی توسل جویند یا به مراجع و روش‌های سیاسی. در این خصوص، دولت‌های قدرتمند - که اغلب به «صلح به واسطه حقوق»^۱ اعتقادی ندارند - به‌طور معمول تلاش می‌کنند مسائل را به‌واسطه نهادها و روش‌های سیاسی حل‌وفصل کنند (Lacharrière, 1983: 105 *et seq*). دلیل این امر روشن است: دولت‌های ضعیف‌تر - برخلاف دولت‌های قدرتمندتر - همواره مایل‌اند که از نظامی حمایت کنند که جلوی اعمال و تفسیرهای خودسرانه را بگیرد (Lacharrière, 1983: 139). به همین سبب، آنها بیشتر به نظام حل‌وفصل اجباری اختلاف‌ها تمایل دارند. این امر را به‌وضوح می‌توان در تاریخ دیوان بین‌المللی ملاحظه کرد: اینکه دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی دارای صلاحیت اجباری رسیدگی به اختلاف‌ها باشد، توسط نمایندگان دولت‌های قدرتمند (فرانسه، ایتالیا و انگلستان) در «کمیته مشورتی حقوقدانان»^۲ - که مسئول نگارش اساس‌نامه دیوان بود - انکار شد. جالب آنکه همین پیشنهاد بر اجباری بودن صلاحیت در زمان تشکیل دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۱۹۴۵ نیز طرح شد، اما توسط نمایندگان ایالات متحده و شوروی سابق کنار گذاشته شد (Pellet, 2018: 19).

رسیدگی‌های حقوقی در محاکم بین‌المللی بر مبنای «برابری طرفین»^۳ شکل می‌گیرند و به همین سبب این گفته معروف که «الْحَقُّ لِمَنْ عََلَبَ؛ حَقٌّ بَا كَسِي اسْتِ كِه غَلْبِه دَارِد»^۴ در آنها جاری نمی‌شود. این در حالی است که دولت‌های قدرتمند در سازوکارهای سیاسی حل‌وفصل اختلاف‌ها به‌سادگی می‌توانند اراده سیاسی خود را بر دیگران تحمیل کنند. در این زمینه دیوان بین‌المللی دادگستری نشان داده است که این توانایی را دارد که در مقابل قدرت‌های زورگو سر خم نکند و مطابق «حق» سخن بگوید و جانب دولت‌های قدرتمند را نگیرد؛ امری که در قضایایی چون *قضیه شرکت نفت ایران و انگلیس* (انگلستان بر ضد ایران) (۱۹۵۲) و *قضیه فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی در و بر نیکاراگوئه* (نیکاراگوئه بر ضد ایالات متحده) (۱۹۸۶)^۵

1. peace through law = *paix par le droit*

2. Advisory Committee of Jurists = *Comité consultatif de jurists*

برای مطالعه نقش کمیته مشورتی حقوق‌دانان در تأسیس دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی و نگارش اساسنامه آن ر.ک: Spiermann, 2002: 187-260.

3. equality of the parties = *égalité des parties*

4. might is right = *la raison du plus fort*

۵. این رأی که موجبات خشم ایالات متحده را فراهم آورده بود، در نظر مخالف قاضی شوئبل به‌وضوح نمایان است: درحالی‌که خود رأی ۱۴۰ صفحه بود، نظر مخالف شوئبل به ۲۶۹ صفحه بالغ شد! نظری که به‌هیچ‌وجه با اشتغال قضایی دیوان سازگار محسوب نمی‌شود و مملو از اظهارنظرهای بسیار یکسویه و تند بر ضد دیوان است. افزون‌بر

خود را به نمایش گذاشته است. افزون بر این دولت‌های قدرتمند در تفسیر و اعمال اصول و قواعد حقوق بین‌الملل بر «خودتفسیری» و «خودصلاحیدی» تمایل زیادی دارند.^۱ در مقابل، دولت‌های دیگر معمولاً به نهادهای بین‌المللی و به خصوص نهادهای حقوقی توسل می‌جویند و سعی می‌کنند اختلاف‌ها را با توسل به رسیدگی در محاکم بین‌المللی سامان دهند.

تمایل دولت‌های ضعیف‌تر و عدم تمایل دولت‌های قوی‌تر، در بحث پذیرش صلاحیت دیوان نیز خود را نشان می‌دهد. اصولاً به‌جز در مواردی که صلاحیت دیوان به‌صورت پیشینی در چارچوب معاهداتی (در قالب «شرط‌های صلاحیتی») پذیرفته شده است، دو راه برای احراز صلاحیت به‌صورت پسینی وجود دارد:

۱. خواهان به اقامه دعوا پردازد و متعاقباً خواننده در عمل به رسیدگی‌ها ورود کند («صلاحیت معاطاتی»^۲)؛ و

۲. خواهان و خواننده با انعقاد «موافقت‌نامه خاص» اختلاف خود را به دیوان ارجاع دهند. بررسی مواردی که این دو مورد در رویه دیوان به‌وقوع پیوسته است، نشان می‌دهد که این سازوکارها به‌طور معمول میان دولت‌هایی شکل می‌گیرند که دارای قدرت نسبتاً یکسانی هستند. به تعبیر دیگر، دولت‌های قدرتمند اغلب حاضر نمی‌شوند با دست‌ان خویشتن خود را در رسیدگی‌های حقوقی‌ای محصور کنند که قدرتشان را محدود می‌گردانند. در مقابل، سایر دولت‌ها به‌طور معمول با منعقد کردن توافقاتی میان خود به رسیدگی‌های بین‌المللی تن در می‌دهند و سیاست حقوقی خود را در تعامل مستمر با محاکم بین‌المللی هماهنگ می‌کنند. در کنار تفکیک میان دولت‌های قوی و ضعیف، باید اضافه کرد که دولت‌هایی که در شرایط حساس سیاسی قرار دارند نیز - فارغ از اینکه جزو دولت‌های قوی یا دولت‌های ضعیف تلقی می‌شوند - اغلب تن به صلاحیت محاکم بین‌المللی نمی‌دهند؛ برعکس، دولت‌های دارای شرایط باثبات و عادی عموماً به این محاکم گرایش زیادی دارند. برای نمونه، دولت سوئیس به‌سبب

این ایالات متحده پس از صدور این رأی «اعلامیه اختیاری پذیرش صلاحیت اجباری» خود را پس گرفت و از دیوان سلب صلاحیت کرد، اگرچه ایالات متحده با طرح دعوا بر ضد ایتالیا در قضیه *السی* (۱۹۸۹) به‌سرعت به دیوان بازگشت. با این همه این اتفاق در سال‌های اخیر بار دیگر به شکلی جدید بروز کرده است: ایالات متحده در ۳ اکتبر ۲۰۱۸ متعاقب شکایت ایران از آن دولت در دیوان بین‌المللی دادگستری بر مبنای عهدنامه مودت میان طرفین، از عهدنامه مذکور خارج شد. اگرچه این خروج تأثیری در دعوای ایران بر ضد ایالات متحده ندارد، زیرا خواهان قبل از خروج مذکور به اقامه دعوا پرداخته است و در نتیجه تاریخ ثبت دعوا در دیوان به عنوان تنها «تاریخ سرنوشت‌ساز» قبل از خروج ایالات متحده از عهدنامه مودت بوده است. Cf. Kolb, 2020: 52.

۱. این تفکر در شکل افراطی خود از «یکجانبه‌گرایی» و خروج از نهادهای فراملی سر درمی‌آورد. نمونه بارز یکجانبه‌گرایی در سال‌های اخیر، خروج ایالات متحده از موافقت‌نامه پاریس و خروج انگلستان از اتحادیه اروپاست. برای مطالعه روایتی از این موارد در آینده تحولات اخیر در جامعه بین‌المللی ر.ک:

Crawford, 2018: 1-22.

2. *forum prorogatum*

وضعیت بسیار خوبی که از لحاظ جغرافیای سیاسی دارد، از سال ۱۹۴۸ صلاحیت اجباری دیوان بین‌المللی دادگستری را بدون گذاشتن شرط پذیرفته است. در مقابل، از میان اعضای دائم شورای امنیت^۱، تنها انگلستان صلاحیت اجباری دیوان را پذیرفته است؛ آن هم به واسطه اعلامیه‌ای که خود دارای شش شرط است و اعمال صلاحیت مذکور را در بیشتر موارد از اثر انداخته است.^۲

یکی دیگر از عوامل مؤثر در شکل‌دهی به سیاست حقوقی دولت‌ها در قبال دیوان، به سیر «تفکر حقوقی» در ملت‌های مختلف نسبت به حقوق به‌طور عام و حقوق بین‌الملل به‌طور خاص برمی‌گردد. برای نمونه، فیصله اختلاف‌ها در سنت حقوقی آسیای شرقی از قدیم عموماً از طریق سازش و ابزارهای سیاسی سامان می‌یافته است (Jayatilleke, 1967: 441 *et seq*). در سنت اسلامی نیز اگرچه مباحث بسیار دقیق و ظریفی در مباحث ماهوی حقوقی وجود دارد^۳، اما زمانی که بحث به مسئله ساختار می‌رسد، نمی‌توان ادبیات بحث را چندان غنی یافت؛ امری که در شاخه‌های دیگر علوم انسانی در سنت اسلامی نیز قابل ردیابی است.^۴ به سبب همین پیشینه فکری در اندیشه‌های

۱. در گذشته، ایالات متحده و فرانسه نیز به صدور اعلامیه پذیرش صلاحیت اجباری دیوان پرداخته بودند که به ترتیب پس از مطرح شدن قضایای نیکاراگوئه (نیکاراگوئه بر ضد ایالات متحده) (۱۹۸۶) و آزمایش‌های هسته‌ای (زلاند نو بر ضد فرانسه) (۱۹۷۴) اعلامیه‌های خود را پس گرفتند.

۲. مطابق آمار رسمی منتشرشده در وبسایت دیوان تاکنون ۷۴ دولت در این خصوص به صدور اعلامیه پذیرش صلاحیت اجباری پرداخته‌اند که غالب آنها دولت‌های ضعیف یا دولت‌های دارای ثباتی مطلوب هستند. از همه جالب‌تر اینکه دولت‌هایی چون پاکستان و هند با صدور اعلامیه‌هایی با شرط‌های بسیار زیاد و «تخصیص اکثر» عملاً امکان توسل به صلاحیت اجباری را تقریباً به صفر رسانده‌اند. نیز شایان ذکر است که از پنج عوض دائم شورای امنیت، روسیه تنها دولتی است که هیچ‌گاه به صدور اعلامیه اختیاری پذیرش صلاحیت اجباری دیوان نپرداخته است؛ به جز وضعیت انگلستان که توضیح داده شد، دولت‌های چین، فرانسه و ایالات متحده که سابقاً به صدور این‌گونه اعلامیه پرداخته بودند، آنها را به ترتیب در سال‌های ۱۹۷۲، ۱۹۷۴ و ۱۹۸۴ پس گرفتند. ر.ک: <https://www.icj-cij.org/en/declarations> (last visited 20 August 2020).

۳. به تعبیر یکی از نواندیشان دینی جهان اسلام (محمد عابد الجابری)، تمدن اسلامی را به جهت غلبه تفکر فقهی-قانونی (نسبت به تفکرات فلسفی، اخلاقی، الهیاتی و عرفانی) می‌توان «تمدن فقه» (civilization of jurisprudence) نامید؛ همان‌طور که می‌توان یونان را «تمدن فلسفه» و اروپای مدرن را «تمدن علم و تکنولوژی» دانست. بنگرید به: Abed al-Jabri, 2011: 96.

برای مطالعه در خصوص بحثی تاریخی از «داوری» و به اصطلاح «تحکیم» در سنت اسلامی در چارچوب تحلیل‌های حقوقی بین‌المللی ر.ک: Mahmassani, 1966: 272 *et seq*.

برای مطالعه در خصوص رهیافتی کلی در مواجهه کشورهای دارای سنت اسلامی در پیشگاه دیوان بین‌المللی دادگستری ر.ک: Powell, 2018: 277-299.

این دیدگاه در اثر زیر به تفصیل به بحث گذاشته شده است: Powell, 2020.

۴. مقایسه کنید با: مهدی حائری یزدی، استاد فقه و فلسفه اسلامی که سال‌ها در ایالات متحده به تعلیم و تعلم پرداخت، بیان می‌دارد: «به نظر من، روش‌شناسی علوم اسلامی خیلی مترقی‌تر و کامل‌تر از متودولوژی

حقوقی است که سخن از فلج بودن فکر حقوقی در ایران به میان آمده است (فلسفی، ۱۳۹۳: ۱۶۶ به بعد). در مقابل، سنت‌های اروپایی از قدیم با نظام‌های حقوقی ساختارمند رشد کرده‌اند و به همین دلیل به سادگی می‌توانند با نظام حقوق بین‌الملل نیز انس و آفت بیابند. بی‌سبب نیست که تنها دو سنت حقوقی «آنگلوساکسون» و «قاره‌ای» توانسته‌اند به شکل‌دهی به نظام حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی و محاکم بین‌المللی بپردازند و مفاهیم و روش‌های خود را به آن تزریق کنند.^۱ بنابر این تحلیل است که می‌توان به فهم این نکته دست یافت که چرا دولت‌های حامل سنت اروپایی بیش از دیگر دولت‌ها به ارجاع اختلاف‌های خود به دیوان بین‌المللی دادگستری تمایل دارند یا بیشتر به صدور اعلامیه‌های صلاحیت اجباری پرداخته‌اند.

افزون بر این، دولت‌هایی که از روند کار دیوان در دوران گذار راضی نیستند و آن را در تضاد با منافع ملی خود می‌یابند، به طرد دیوان و طرح انتقادهای تند نسبت به آن می‌پردازند. بارزترین نمونه این نظرگاه‌های انتقادی را می‌توان در اظهارنظر دولت‌های برآمده از استعمار در دهه ۱۹۶۰ ملاحظه کرد.^۲ در کنار عواملی که ممکن است در گذر زمان تغییر کند، برخی عوامل به منش کلی برخی دولت‌ها به محاکم بین‌المللی بازمی‌گردد. برای نمونه، دولت‌هایی که با «جهانی شدن» میانه‌چندانی ندارند، می‌کوشند فاصله خود را تا حد ممکن با محاکم بین‌المللی حفظ کنند. بارزترین نمونه چنین دولت‌هایی را می‌توان دولت چین دانست که - اگرچه همواره در دیوان دارای قاضی بوده است - هیچ‌گاه اثری از آن در رسیدگی‌های ترافیکی در پیشگاه دیوان بین‌المللی دادگستری دیده نمی‌شود.^۳ اگرچه این دولت در یک‌سوم رسیدگی‌های مشورتی حضور فعال داشته است (Young et al., 2019: 584). جالب آنکه نیکاراگوئه - که دارای مشی کمونیستی مشترکی با چین است - به سبب منافعی که طی دهه‌های اخیر در رسیدگی‌های دیوان دیده، به مهم‌ترین مشتری دیوان تبدیل شده است.^۴

فلسفه‌های غربی است (حائری یزدی، ۱۳۸۴: ۴۳۹). با این همه، به نظر می‌رسد که حداقل در دانش حقوق وضع به هیچ وجه چنین نیست. در حقیقت، یکی از مهم‌ترین معضلات فکر حقوقی در ایران به مسائل مربوط به «روش‌شناسی» مربوط می‌شود. این امر تا آن‌جا پیش می‌رود که حتی مهم‌ترین دست‌آورد نظام سنتی در دانش حقوق - یعنی قانون مدنی - از لحاظ شکل و ساختار کاملاً در متابعت از فصل‌بندی‌های موجود در قوانین مدنی برخی کشورهای اروپایی است. برای مطالعه در خصوص نگاه‌هایی نو به مسائل دانش سنتی حقوق و ارتباط آن با رهیافت‌های مدرن، برای نمونه، ر.ک: ناصر کاتوزیان، ۱۳۸۷: مقالات «فلسفه فقه»، ص ۱۶۸-۱۳۳؛ «فلسفه فقه و فلسفه اصول؛ نسبت‌ها و ضرورت‌ها»، ص ۲۰۴-۱۶۹؛ «فقه سنتی؛ فقه پویا»، ص ۲۴۴-۲۰۵.

۱. در این خصوص برای نمونه بنگرید به گفت‌وگوی میان دو تن از پیشکشوتان عرصه دیوان بین‌المللی دادگستری (جیمز کرافورد و آلن پله) در مورد دادخواهی‌ها در مقابل دیوان: Crawford & Pellet, 2008: 831-868.

۲. برای مطالعه در این خصوص در دو سنت انگلیسی و فرانسوی به ترتیب ر.ک:

Anand, 1962: 119 et seq; Dupuy, 1972: 265 et seq.

۳. برای مطالعه «سیاست حقوقی خارجی» چین ر.ک: Couveinhes-Matsumoto, 2016: 551-565.

۴. نیکاراگوئه تاکنون در بیش از ۱۰ رأی دیوان طرف اختلاف بوده است و در چند قضیه در حال رسیدگی نیز طرف اختلاف است.

افزون بر عواملی که از بیرون سرزمین دولت‌ها می‌توانند به سیاست حقوقی خارجی آنها جهت دهند، گاه می‌توان عوامل داخلی را نیز در شکل‌دهی به سیاست حقوقی خارجی دخیل دانست. برای نمونه دولت‌ها گاه به سبب نارضایتی و انتقادهای احزاب رقیب می‌کوشند خود را در زمینه «حقوق ملت» خود در عرصه بین‌المللی فعال نشان دهند (Lacharrière, 1983: 143). در این شرایط، حتی در مواردی که احتمال رسیدن به نتیجه مطلوب در محکمه وجود ندارد، توسل به رسیدگی‌های قضایی بین‌المللی می‌تواند دستاویزی برای دولت‌ها به منظور مشروعیت‌بخشی به اعمالشان دانسته شود. باید توجه داشت که سیاست حقوقی دولت‌ها در مواجهه با محاکم بین‌المللی می‌تواند در طول زمان تغییر کند. برای نمونه، ایران پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ - به سبب بدبینی شدیدی که نسبت به ارکان و نهادهای بین‌المللی به‌طور کلی وجود داشت^۱ - به هیچ‌وجه تمایلی به رسیدگی‌های قضایی در سطح بین‌المللی نشان نمی‌داد. در همین زمینه پس از طرح دعوی ایالات متحده بر ضد ایران در قضیه کارکنان دیپلماتیک و کنسولی ایالات متحده در تهران (۱۹۸۱) ایران در رسیدگی‌ها شرکت نکرد و رأی عملاً به صورت غیابی صادر شد. با این حال متعاقباً ایران در دو قضیه سانحه هوایی (۱۹۹۶) و سکوهایی نفتی (۲۰۰۳) به طرح دعوا بر ضد ایالات متحده پرداخت^۲ و اکنون نیز با طرح دعوا در دو قضیه برخی داری‌های ایران و قضیه نقض‌های ادعایی عهدنامه مودت، در زمره کشورهای فعال در زمینه مراجعه به دیوان محسوب می‌شود. همچنین، فارغ از نفس طرح یا عدم طرح دعوا در پیشگاه دیوان، رویه قضایی دیوان نشان می‌دهد که دولت‌ها هر موضوعی را نیز حاضر نیستند به دیوان ارجاع دهند. اغلب دولت‌ها از طرح دو نوع اختلاف در مقابل دیوان پرهیز می‌کنند:

۱. اختلاف‌هایی که برای آنها بیش از حد بزرگ و حیاتی‌اند و
۲. اختلاف‌هایی که برای آنها بیش از حد کوچک و ناچیزند.

۱. این بدبینی‌ها به هیچ‌وجه دور از واقعیت نبود. در واقع پس از وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - به کمک دولت‌های انگلستان و ایالات متحده - که به سرنگونی دولت محمد مصدق انجامید، ذهنیت جمعی ایرانیان هیچ‌گاه نتوانست با این کشورها به‌عنوان دولت دوست یا حتی بی‌طرف کنار بیاید. البته عواقب این کودتا محدود به مرزهای ایران باقی نماند. به تعبیر آبراهامیان، «کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیامدهایی پرحادثه در دیگر نقاط جهان داشت. این رخداد، سیاستمداران آمریکایی را به این جمع‌بندی رساند که دولت‌های مسئله‌ساز در دیگر مناطق جهان را به‌سادگی می‌توان سرنگون کرد. در سال‌های بعد از این رخداد، سازمان سیا کودتاهایی بسیار مشابه را در گواتمالا، اندونزی و شیلی برنامه‌ریزی و اجرا کرد. برخی از این کودتاها زمینه‌ساز کشتارهای گسترده در حد نسل‌کشی شدند... ایالات متحده که در دهه‌های گذشته تمایل داشت خود را سردمدار لیبرال‌دموکراسی نشان دهد، به شکلی فزاینده مترادف با دیکتاتوری نظامی اقتدارطلب و راست‌گرا پنداشته شد» و به‌طور خاص، «کودتا سیاه‌ترین سایه خود را بر ایران انداخت». ر.ک: Abrahamian, 2013: 205-206.

۲. برای مطالعه در خصوص سیر تحول نگرش مذکور ر.ک: سیفی، ۱۳۸۲: ۴۶-۳۱.

از یک سو، دولت‌ها از این امر هراس دارند که اختلافاتی را که دارای حساسیت‌های بالایی هستند جهت فیصله به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع دهند، زیرا به خوبی می‌دانند که ممکن است حیاتی‌ترین مسائل مربوط به ملت خود را به خطر اندازند. به تعبیر دیگر، دولت‌ها حاضر نیستند چنین قمار سنگینی را پذیرا شوند. از سوی دیگر، اختلاف‌هایی را که از اهمیت اندکی برخوردارند، می‌توان با روش‌های کم‌هزینه‌تری - مانند داوری‌های کوچک یا مذاکره - نیز فیصله داد و نیازی نیست که به روش هزینه‌بر و طولانی‌ای چون فیصله قضایی اختلاف در دیوان بین‌المللی دادگستری متوسل شد. به همین سبب به تعبیر مشیل ویرالی، دولت‌ها اغلب اختلاف‌هایی دارای اهمیت «میانه» را به دیوان ارجاع می‌دهند (Virally, 1983: 281 *et seq* and 309). با این حال می‌توان استثنائاتی را بر این سخن وارد دانست:

از یک سو، می‌توان مواردی را در رویه قضایی دیوان یافت که به سبب ملاحظات سیاسی دوران، اگرچه اهمیت زیادی نداشته‌اند، به هر حال در دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح شده‌اند. قضیه کانال کرفو (انگلستان بر ضد آلبانی) (۱۹۴۹) و قضیه سانحه هوایی ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۵ (اسرائیل بر ضد بلغارستان) (۱۹۵۹) از نمونه‌های بارز چنین اختلافاتی به شمار می‌آیند. از سوی دیگر، اختلاف‌هایی وجود دارند که اگرچه برای دولت‌ها از بیشترین درجه اهمیت برخوردارند، با این همه به دیوان ارجاع می‌شوند. مهم‌ترین مصداق این مسائل «اختلافات سرزمینی» محسوب می‌شود. دلیل اصلی این امر این است که تجربه تاریخی دولت‌ها نشان داده است که اختلاف‌های سرزمینی باید در نهایت روزی فیصله یابند، والا همیشه می‌توانند برای تمام طرفین اختلاف مشکل‌آفرین باشند. رویه قضایی دیوان در دهه‌های اخیر نشان می‌دهد که تمایل دولت‌ها به فیصله اختلاف‌های سرزمینی (که بیشتر به اختلاف‌های زمینی و دریایی مرتبط است) توسط دیوان رو به افزایش است. البته این تمایل بیشتر در میان دولت‌هایی وجود دارد که در جغرافیای سیاسی باثباتی سیر می‌کنند. به همین سبب این روند را نمی‌توان در محیط‌های سیاسی بغرنج مشاهده کرد. برای نمونه، بعید می‌رسد که اختلاف‌ها بر سر جزایر در جنوب ایران به دیوان ارجاع شود.^۱ با وجود این، سیاست حقوقی دولت‌ها در دهه‌های اخیر - به خصوص پس از صدور رأی در قضیه نیکاراگوئه (۱۹۸۶) - به نحو خارق‌العاده‌ای تغییر کرده است: اکنون بسیاری از مسائلی که به منافع حیاتی دولت‌ها بازمی‌گردند به دیوان ارجاع می‌شوند. نمونه‌های اصلی این امر را می‌توان در آرای دیوان در قضایای مربوط به توسل به زور، سلاح‌های هسته‌ای، نسل‌کشی و تشکیل دولت‌های جدید دانست.^۲

۱. برای مطالعه اثری خواندنی در مورد این اختلاف‌ها و البته اثبات حقانیت ایران بر جزایر سه‌گانه ر.ک: موحّد، ۱۳۸۰

۲. مهم‌ترین آرای دیوان در این خصوص به قرار زیر است:

- قضیه فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی در و بر نیکاراگوئه (نیکاراگوئه بر ضد ایالات متحده) (۱۹۸۶)؛
- قضایای قانونی بودن توسل به زور (یوگسلاوی بر ضد ایالات متحده و اسپانیا) (۱۹۹۹)؛

همین وضعیت را می‌توان در نظرهای مشورتی سال‌های اخیر دیوان نیز مشاهده کرد. در واقع در دهه‌های اخیر سؤالاتی از دیوان پرسیده شده است، که افزون بر اینکه به مسائل بسیار بغرنجی مربوط می‌شوند، به‌هیچ‌وجه در زمره مسائل/تتزاعی قلمداد نمی‌شوند و به اختلافاتی کاملاً/انضمامی و ملموس متوجه هستند.^۱

شایان ذکر است اگرچه نظرهای مشورتی به‌طور مستقیم توسط دولت‌ها پرسیده نمی‌شوند، باز هم اغلب به‌صورت غیرمستقیم و در سطح کلان به دولت‌ها وابستگی دارند، زیرا نهادهای صالح برای پرسیدن نظرهای مشورتی نیز خود در ارتباطی مستقیم با دولت‌های عضو به‌شمار می‌آیند. افزون بر آرای صادرشده دیوان، دعاوی جدیداً ثبت‌شده نیز دلالت بر آن دارند که این روند همچنان ادامه خواهد داشت. بسیاری از این دعاوی - که اکنون در دست رسیدگی هستند - به مسائل حیاتی دولت‌های خواهان و خواننده مربوط می‌شوند و در برخی موارد با مسائلی کاملاً سیاسی در هم آمیخته‌اند.^۲

- قضیه فعالیت‌های نظامی در سرزمین کنگو (کنگو بر ضد رواندا و بوروندی) (۱۹۹۹)؛
- قضیه حاکمیت بر [جزیره] پولائو لیتیگان و [جزیره] پالاتو سیپادان (اندونزی/مالزی) (۲۰۰۱)؛
- قضیه سکوه‌های نفتی (ایران بر ضد ایالات متحده) (۲۰۰۳)؛
- قضایای توسل به زور (صربستان و مونته‌نگرو بر ضد انگلستان و ۷ دولت دیگر) (۲۰۰۴)؛
- قضیه فعالیت‌های نظامی در سرزمین کنگو (دادخواست جدید) (کنگو بر ضد رواندا) (۲۰۰۶)؛
- قضیه اعمال کنوانسیون منع و مجازات جرم نسل‌کشی (بوسنی و هرزگوین بر ضد صربستان و مونته‌نگرو) (۲۰۰۷)؛
- قضیه حاکمیت بر [جزیره] پدرا برانکا/پولائو باتو پوته، سنگ‌های میانی و برآمدگی جنوبی (مالزی/سنگاپور) (۲۰۰۸)؛
- قضیه اعمال کنوانسیون بین‌المللی حذف تمام اشکال تبعیض نژادی (گرجستان بر ضد روسیه) (۲۰۱۱)؛
- قضیه اعمال کنوانسیون منع و مجازات جرم نسل‌کشی (کرواسی بر ضد صربستان) (۲۰۱۵)؛
- قضایای مذاکرات راجع به توقف مسابقات تسلیحاتی و خلع سلاح هسته‌ای (مارشال بر ضد انگلستان، پاکستان و هند) (۲۰۱۶).

۱. این نظرات از این قرارند:

- قضیه قانونی بودن تهدید یا توسل به سلاح‌های هسته‌ای (۱۹۹۶)؛
 - قضیه نتایج حقوقی ساخت دیوان در سرزمین اشتهالی فلسطین (۲۰۰۴)؛
 - قضیه مطابقت اعلامیه استقلال کوزوو با حقوق بین‌الملل (۲۰۱۰)؛
 - قضیه نتایج حقوقی جدایی مجمع‌الجزایر چاگوس از موریس در سال ۱۹۶۵ (۲۰۱۹).
۲. قضایای در دست رسیدگی دیوان را که با مسائل حیاتی دولت‌ها در ارتباط‌اند می‌توان بدین شرح ذکر کرد:
- قضیه اعمال کنوانسیون منع و مجازات جرم نسل‌کشی (گامبیا بر ضد میانمار)؛
 - قضیه جابه‌جایی سفارت ایالات متحده به بیت‌المقدس (فلسطین بر ضد ایالات متحده)؛
 - قضیه نقض‌های ادعایی عهدنامه مودت، روابط اقتصادی و حقوق کنسولی (ایران بر ضد ایالات متحده)؛
 - قضیه اعمال کنوانسیون بین‌المللی رفع تمام اشکال تبعیض نژادی (قطر بر ضد امارات متحده عربی)؛

این سیاست حقوقی دولت‌ها که عملاً دیوان بین‌المللی دادگستری را به محور مباحث حیاتی خود در عرصه روابط بین‌المللی تبدیل کرده‌اند، بازخوردهای را متفاوتی در میان حقوقدانان بین‌المللی برانگیخته است:

منتقدان وضعیت جدید معتقدند که این اقبال به دیوان به‌هیچ‌وجه قابل تحسین و امیدوارکننده نیست، زیرا این صرفاً ظاهر امر است که دولت‌ها در مسیر پذیرش حکومت قانون در عرصه حقوق بین‌الملل هستند، اما در واقع ماجرا این است که دولت‌ها تلاش می‌کنند تا با کشاندن اختلاف‌های سیاسی خود به دیوان، به ایجاد تبلیغات سیاسی بر ضد مخالفان خود بپردازند تا از آن طریق بتوانند به اهدافشان دست یابند. به تعبیر دیگر، دولت‌ها در این شرایط اساساً اراده‌ای بر فیصله اختلاف‌های خود از طریق روش‌های حقوقی ندارند. به همین سبب دولت‌های مربوطه در صورت صدور رأی توسط دیوان نیز اختلاف را حل‌شده قلمداد نکرده و عملاً از اجرای رأی شانه خالی می‌کنند. بدین ترتیب آنچه در ابتدا روندی امیدوارکننده دانسته می‌شد، به ابزاری برای تخریب مرجعیت دیوان بین‌المللی دادگستری در عرصه بین‌المللی تبدیل می‌شود (Caflich, 2001: 441).

در مقابل، موافقان این وضعیت جدید بر این نظرند که باید روند کنونی را قدر دانست و نهایت استفاده را از آن بُرد. دیوان در اوضاع و احوال کنونی توانسته است به مرجع اصلی رسیدگی به اختلاف‌ها در عرصه بین‌المللی تبدیل شود و این بدان معناست که حقوق بین‌الملل از «آموزه اختلاف‌های غیرقابل رسیدگی قضایی»^۱ در حال دور شدن است. صلح جهانی تنها در صورتی قابل حصول است که بیشتر اختلاف‌های اساسی موجود در جامعه بین‌المللی به محاکم حقوقی بین‌المللی تسلیم شوند و از طریق مسالمت‌آمیز فیصله یابند. افزون بر این حتی اگر دیوان نتواند به تنهایی به فیصله واقعی اختلاف‌های اساسی بپردازد، نفس تسلیم این اختلاف‌ها به

- قضیه اعمال کنوانسیون بین‌المللی جلوگیری از تأمین مالی تروریسم و اعمال کنوانسیون بین‌المللی رفع تمام‌آشکال تبعیض نژادی (اوکراین بر ضد روسیه)؛

- قضیه نقض‌های ادعایی حق‌های حاکمیتی و فضاهای دریایی در دریای کارائیب (نیکاراگوئه بر ضد کلمبیا)؛

- قضیه فعالیت‌های نظامی در سرزمین کنگو (کنگو بر ضد اوگاندا).

1. doctrine of non-justiciable disputes = doctrine des différends non justiciables

مطابق این آموزه حقوق بین‌الملل کلاسیک - که تحت عنوان «نظریه غیرقابل رسیدگی قضایی بودن» (theory of non-justiciability = théorie de la non-justiciabilité) نیز شناخته می‌شود - دولت‌ها به این بهانه که برخی اختلاف‌ها به «منافع حیاتی» (vital interests = intérêts vitaux) آنها مربوط است، آنها را «غیرقابل رسیدگی قضایی» (non-justiciable = non justiciable) و «سیاسی» تلقی می‌کنند و از ارجاع آنها به محاکم بین‌المللی پرهیز می‌کنند. در نتیجه، دولت‌ها صرفاً اختلاف‌های دارای ارزش اندک را «قابل رسیدگی قضایی» (justiciable) و «حقوقی» تلقی می‌کردند. برای مطالعه در خصوص این آموزه در دو سنت انگلیسی و فرانسوی به ترتیب ر.ک: Lauterpacht, 2011; Vaucher, 1951.

دیوان دارای محاسنی است. برای نمونه طرفین اختلاف تلاش خواهند کرد تا مدعیات خود را به صورت عینی و با توجه به معیارهای حقوقی مطرح کنند. همچنین محاکم حقوقی می‌توانند بهانه‌ای برای برقراری ارتباط‌های مستقیم میان طرفین تلقی شوند که امکان مذاکره و رسیدن به توافقات سیاسی را فراهم می‌آورند (Bedjaoui, 2006: 90-92).

به نظر می‌رسد می‌توان نکاتی را که هر دو گروه بیان کرده‌اند تا حدودی تصدیق کرد، بنابراین باید در پی شناسایی ضعف‌های این نظام بود. برای نمونه در بسیاری از قضایایی که در سال‌های اخیر به دیوان ارجاع شده‌اند، می‌توان دید که قصد اصلی خواهان از طرح دعوا آوردن فشارهای سیاسی بر طرف مقابل برای بازگشتن به میز مذاکره و توافق‌های فراحقوقی است. در هر حال می‌توان به وضوح دید که سیاست حقوقی دولت‌ها به طور کلی به سوی توجه بیش از پیش به دیوان بین‌المللی دادگستری به عنوان رکن اصلی قضایی بین‌المللی است.

۲. سیاست حقوقی دولت‌ها به مثابه عامل جهت‌دهنده به توسعه حقوق بین‌الملل

بررسی سیاست حقوقی از این چشم‌انداز به معنای بررسی حقوق بین‌الملل عام از نظرگاه حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلاف‌های بین‌المللی است. روش متداول فیصله اختلاف‌ها در تمام نظام‌های حقوقی ملی توسل به محاکمی است که دارای «صلاحیت الزام‌آور»^۱ هستند. در این نظام‌ها خواهان می‌تواند به صورت یکجانبه به محکمه مراجعه و طرح دعوا کند. در این شرایط در صورتی که محکمه تشخیص دهد، خوانده نمی‌تواند از تسلیم خود به دادگاه سر باز زند. در این سیاق اصولاً تنها حالتی که محکمه را از ادامه رسیدگی‌ها منع می‌کند، توافق طرفین اختلاف - از جمله به واسطه اعراض از دعوا، سازش، مذاکره و... - است. البته این سخن تنها در رسیدگی‌های «مدنی» مطرح است؛ در رسیدگی‌هایی که جنبه «عمومی» - و اغلب «کیفری» - دارند، تأثیر اراده طرفین اختلاف در رسیدگی‌ها به حداقل می‌رسد.^۲ بنا بر این تحلیل می‌توان گفت که فیصله اختلاف‌ها در نظام‌های حقوقی ملی به واسطه محاکم «اصل» است و تابعان نظام به حکم «استثنا» می‌توانند از حاکمیت محاکم بگریزند. افزون بر این در این نظام‌ها «مقام تقنین» از «مقام قضاوت» کاملاً جدا از یکدیگر محسوب می‌شوند. این خصوصیت نظام‌های حقوقی ملی از این واقعیت نشأت می‌گیرد که تابعان آنها (اشخاص حقیقی و حقوقی متبوعشان) نسبت به «دولت» (مقام فرادست) از لحاظ سلسله‌مراتب حقوقی دارای موقعیتی فرودست قلمداد می‌شود. به تعبیر دیگر، دولت^۳ «واضع» حقوق و اشخاص «تابع» آن محسوب

1. binding jurisdiction = compétence contraignante

۲. برای مطالعه در خصوص تفکیک حقوق مدنی و حقوق کیفری ر.ک: خدابخشی شلمزاری، ۱۳۹۸

۳. معنای «دولت» در اینجا اعم است از قوه مجریه، مقننه و قضاییه و به موجودی اعتباری اشاره دارد که به اعمال حاکمیت می‌پردازد.

می‌شوند (Abi-Saab, 2014: 386-387) و به همین سبب رابطه طرفین اختلاف در حقوق داخلی با محاکم (به‌عنوان جزئی از حاکمیت) رابطه‌ای عمودی است.

حقوق بین‌الملل اگرچه شباهت‌های بسیاری با نظام‌های حقوقی ملی دارد، به‌سبب یک ویژگی خاص، از تمام نظام‌های حقوقی دیگر متمایز می‌شود: تابعان اصلی حقوق بین‌الملل (دولت‌ها)، خود، دارای «حاکمیت» هستند؛ بدان معنا که در حقوق بین‌الملل عام، دولت‌ها هم واضع و هم تابع این نظام محسوب می‌شوند. در این اوضاع و احوال می‌توان منطق این دستگاه را درک کرد که چرا در آن نمی‌توان دولت‌ها را بدون رضایتشان به محاکم بین‌المللی کشانید. به تعبیر اعلامیه مانیل در خصوص حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی مصوب ۱۹۸۲: «اختلافات بین‌المللی باید بر مبنای حاکمیت برابر دولت‌ها و مطابق اصل *انتخاب آزادانه/بزارها*^۱ مبتنی بر تعهدات مندرج در منشور ملل متحد و اصول عدالت و حقوق بین‌الملل فیصله یابند»^۲. یابند»^۳. بدین ترتیب در حقوق بین‌الملل هیچ‌یک از روش‌های فیصله اختلاف بر یکدیگر برتری ندارند و طرفین می‌توانند بنا به مورد به هر یک از آن‌ها که تمایل داشته باشند، توسل جویند. افزون بر این طرفین نمی‌توانند یکطرفه به قاضی روند و طرف دیگر را مجبور به حضور در پیشگاه محکمه کنند. رسیدگی‌ها در حقوق بین‌الملل، نه بر مبنای رضایت، که بر مبنای *ترازی* شکل می‌گیرند؛ بدان معنا که طرفین باید برای فیصله اختلاف خود در محاکم به *توافق* رسیده باشند. به همین دلیل در حقوق بین‌الملل حتی «صلاحیت اجباری» محاکم نیز به‌نحو متناقض‌نمایی بر مبنای رضایت و اختیار متولد می‌شود!^۴ این هنوز در مورد روش‌های «حقوقی» حل‌وفصل اختلاف‌هاست؛ طرفین اختلاف در روش‌های «سیاسی» - مانند مذاکره، سازش، میانجیگری و... - علاوه بر تراضی باید پس از صدور نتیجه رسیدگی‌های مربوطه، با توافقی متعاقب، نتیجه را بپذیرند و آن را اجرا کنند.

با دانستن این پیش‌زمینه است که می‌توان دید چرا دولت‌ها و سایر بازیگران در عرصه بین‌المللی ترجیح می‌دهند اختلاف‌های خود را با روش‌های سیاسی خاتمه دهند: این روش‌ها دارای انعطاف بیشتری هستند و کمترین محدودیت‌ها را برای طرفین اختلاف فراهم می‌کنند و نتیجه آنها نیز رأساً نمی‌تواند الزام‌آور تلقی شود و بیشتر ماهیت *توصیه‌ای* دارد. این روند و تمایل را می‌توان در رویه قضایی محاکم بین‌المللی نیز ملاحظه کرد. در واقع، هم سیاست

1. free choice of means = libre choix des moyens = حرّیة الاختیار بین الوسائل

2. *Manila Declaration on the Peaceful Settlement of International Disputes*, 15 November 1982, Chapter I, para. 3. (تأکید از ماست)

برای دیدن بحثی در مورد پیشینه اعلامیه مانیل در ادبیات فارسی ر.ک: نراقی، ۱۳۵۶: ۷۰-۵۹.

۳. دولت‌های عضو جامعه بین‌المللی که قصد داشته باشند «صلاحیت اجباری» دیوان بین‌المللی دادگستری را بپذیرند، با صدور اعلامیه‌ای تحت عنوان «اعلامیه اختیاری پذیرش صلاحیت اجباری» رضایت خود را بر این امر اعلام می‌کنند که آنها را هر زمان که مایل باشند، متعاقباً می‌توانند تعدیل کنند یا اساساً پس بگیرند.

حقوقی دولت‌ها و هم سیاست حقوقی محاکم بین‌المللی به‌طور کلی این است که حل‌وفصل اختلاف‌های بین‌المللی ابتدائاً از طریق روش‌های سیاسی - مانند مذاکره - صورت گیرد و توسل به روش‌های حقوقی به‌عنوان آخرین راه‌حل‌ها مورد توجه واقع شود (Hanqin, 2017: 132 *et seq.*). معنای این سخن آن است که غالب اختلاف‌ها در عرصه بین‌المللی به‌واسطه «خلق قاعده جدید» و نه «حقوق موجود» فیصله می‌یابند. توسل به ابزارهای سیاسی حل‌وفصل اختلافات بر این امر دلالت دارد که اختلاف بر مبنای توافق دولت‌ها فیصله یافته است و «توافق»^۱ از منابع حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود. معنای این سخن آن است که در حقوق بین‌الملل، نفوس «حل‌وفصل اختلاف» بیش از «حل‌وفصل مطابق حقوق» دارای اهمیت محسوب می‌شود. تمام این سخنان را می‌توان در این گزاره خلاصه کرد که در حقوق بین‌الملل «مقام تقنین» و «مقام قضاوت» با هم آمیخته‌اند و نمی‌توان خط فارق غیرمنعطفی میان آنها ترسیم کرد. به همین سبب گفته شده است (Kolb, 2019: 80) که اگر دیوان بین‌المللی دادگستری را به *اللهه عدالت* - که در یک دست شمشیر (نماد اقتدار) و در دست دیگر ترازو (نماد برابری) دارد - تمثیل کنیم، باید گفت که ترازوی او بر شمشیرش غلبه دارد.^۲ به تعبیر دیگر، از آنجا که دولت‌های عضو جامعه بین‌المللی به دیوان بین‌المللی دادگستری به‌عنوان رکنی دارای قدرت الزام‌آور نمی‌نگرند، به همین سبب سیاست حقوقی خود را صرفاً زمانی متناسب با ارجاع اختلاف به آن تنظیم می‌کنند که این کار به حصول بیشترین منافع ملی برای آنها بینجامد.

ارتباط دوسویه «سیاست حقوقی» دیوان و «سیاست حقوقی» دولت‌های طرف اختلاف

همان‌طور که دولت‌های طرف اختلاف در جامعه بین‌المللی دارای سیاست‌های حقوقی مختلفی‌اند، دیوان بین‌المللی دادگستری نیز (با در نظر گرفتن سیاست حقوقی دولت‌ها) به انحای مختلفی با اختلاف‌های گوناگون مواجه می‌شود. در واقع دیوان می‌کوشد با در نظر گرفتن سیاست حقوقی دولت‌ها در زمینه و زمانه وقوع اختلاف و طرح دعوا، به سیاست حقوقی خود سامان دهد. در این زمینه دو مسئله بیش از همه در سیاست حقوقی دیوان نمود یافته است:

۱. توجه دیوان به ماهیت «جایگزین» یا «علی‌البدل» خود در فیصله اختلاف‌ها؛ و
۲. دو رویکرد متفاوت دیوان در مواجهه با قضایا: «احتیاط قضایی» و «کنشگری قضایی».

1. agreement = accord

۲. برای مطالعه در خصوص اصناف ارتباط حقوق و سیاست در چارچوب نماد ترازو و شمشیر ر.ک: Loughlin, 2000.

۱. ماهیت «جایگزین» یا «علی‌البدل» دیوان

همان‌طور که گفته شد، روش‌های سیاسی حل‌وفصل اصولاً بیش از رسیدگی‌های حقوقی مطلوب دولت‌ها هستند. به همین سبب می‌توان دیوان بین‌المللی دادگستری را - به‌عنوان رکنی حقوقی - فرع بر روش‌های حل‌وفصل سیاسی اختلاف دانست. به تعبیر دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در قضیه مناطق آزاد سوئی علیا و منطقه ژکس (PCIJ, series A, no 22: 13):

حل‌وفصل قضایی اختلافات بین‌المللی، با نظر به آنچه دیوان فراهم نموده، صرفاً امری «علی‌البدل»^۱ [نسخه انگلیسی: «جایگزین»]^۲ نسبت به حل‌وفصل مستقیم و دوستانه این‌گونه اختلافات میان طرفین است....

اگرچه ممکن است هر دو عبارت فرانسوی و انگلیسی مذکور در رأی، در بسیاری مواقع دارای معنای مشابهی محسوب شوند، با این همه، عبارت مندرج در نسخه فرانسوی رأی (امر «علی‌البدل») دال بر این است که حل‌وفصل اختلافات در پهنه بین‌المللی دارای «اصل» و «فرع» است، درحالی‌که مطابق عبارت مندرج در نسخه انگلیسی (امر «جایگزین»)، رسیدگی‌های حقوقی و سیاسی - بدون این‌که یکی بر دیگری اولویت داشته باشد - جایگزین یکدیگر تلقی می‌شوند. به دیگر سخن، تفسیر متن رأی دیوان مطابق متن فرانسوی (به‌عنوان متن اصلی و مرجع در آن قضیه) افزون بر اینکه نشان‌دهنده آزادی دولت‌ها در انتخاب روش حل‌وفصل است، گویای ارجحیت «حل‌وفصل مستقیم و دوستانه اختلافات» (مبتنی بر «خلق قاعده جدید») بر «حل‌وفصل حقوقی اختلافات» (مبتنی بر «حقوق موجود») نیز است (Kolb, 2019: 81-82). شایان ذکر است که تأکید بر معنای امر «علی‌البدل» در این رأی به‌جای امر «جایگزین» در آثار حقوقدانان پیشین نیز دارای سابقه است و برای نمونه، ژرژ آبی-صعب با استناد رأی بالا، به «ویژگی فرعی توسل به رسیدگی قضایی» در دیوان تأکید کرده است (Abi-Saab, 1967: 123).

دلیل این ارجحیت نیز روشن است: از یک سو، دیوان به‌خوبی می‌داند که صلاحیتی که دارد، تقریباً در تمامی اختلاف‌ها پوشش‌دهنده تمام مسائل مورد اختلاف نیست. اختلاف‌های میان دولت‌ها ضرورتاً کم و بیش دارای ابعاد سیاسی هستند، اما دیوان باید خود را محدود به ابعاد حقوقی اختلاف کند و به همین دلیل عملاً اختلاف باید به بخشی از آن فرو کاسته شود. به همین سبب، رأی دیوان نمی‌تواند حلال تمام ابعاد اختلاف دانسته شود. افزون‌بر این دیوان ممکن است بنا بر برخی اوضاع و احوالات خاص، حکم به محکومیت مطلق یکی از طرفین دهد (کما این‌که گاه چنین کرده است). در مقابل، روش‌های سیاسی حل‌وفصل علاوه‌بر اینکه به طرفین اختلاف‌ها اجازه می‌دهند که تمام مسائل خود را موضوع حل‌وفصل قرار دهند، این امکان را نیز فراهم می‌آورند که این امر به منعطف‌ترین شکل ممکن صورت پذیرد. افزون‌بر این

1. succédané
2. alternative

دولت‌ها به توافق سیاسی - که خود در خلق آن نقش عمده داشته‌اند - بیشتر وفادار می‌مانند تا به نتیجه رأیی که از سوی محکمه‌ای بیرونی بر آنها تحمیل شده است. به همین سبب، مسئله/جرای توافق نیز از مزایای روش‌های سیاسی محسوب می‌شود. بدین ترتیب با بررسی نظرگاه دیوان در ربط و نسبت روش‌های حقوقی و سیاسی حل‌وفصل اختلاف‌ها نیز می‌توان نتیجه گرفت که در جامعه بین‌المللی معاصر - که با بحران‌های زیادی روبه‌روست - «نفس فیصله اختلاف» بر «فیصله اختلاف از طریق حقوق» اولویت دارد. به تعبیر برخی (Kolb, 2019: 81) اگرچه «حکومت قانون» بر «حکومت جنگل» مرجح است، «صلح» به نوبه خود بر «حکومت قانون» اولویت دارد و «صلح مقدم بر حقوق»^۱ قابل دفاع است. با این همه اگرچه این سخن را می‌توان در مقام ثبوت پذیرفت، به نظر می‌رسد که در مقام اثبات، حقوق همیشه متناظر با صلح است. در واقع، صلح غیرحقوقی چیزی نیست جز تحمیل اراده فرادستان بر اراده فرودستان. در صورت صحت این سخن، معلوم نیست تا چه اندازه بتوان اساساً معنای محصلی برای «صلح مقدم بر حقوق» قائل شد. باید توجه داشت که صلح به معنای نبود جنگ نیست^۲، بلکه به معنای وجود رابطه میان ملت‌ها به شکلی نظام‌مند در چارچوب اراده آزاد و نظم است. بنابراین توافقاتی را که عاری از چارچوب‌های حقوقی - از جمله امنیت حقوقی و اراده آزاد - باشند، نمی‌توان به صرف اینکه جنگ را به کناری می‌نهند، پذیرفت. به تعبیر دیگر، «صلح فراحقوقی» قابل دفاع نیست.

پذیرش فرعی بودن دیوان نسبت به روش‌های سیاسی حل‌وفصل مزایای دیگری نیز دارد. برای نمونه، دیوان می‌تواند ابزاری در جهت دیدار دولت‌های طرف اختلاف تلقی شود تا آنها از آن طریق بتوانند به مذاکره مستقیم با یکدیگر بپردازند. در این زمینه طرفین اختلاف در قضیه *بارسلونا تراکشن* (بلژیک بر ضد اسپانیا) در سال ۱۹۶۱ به بهانه حضور در پیشگاه دیوان بین‌المللی دادگستری توانستند به مذاکره با یکدیگر بپردازند.^۳ همچنین باید دانست که هدف از طرح دعوا همیشه رسیدن به مرحله پایانی رسیدگی‌ها و صدور رأی نیست: گاه خواهان تلاش می‌کند تا با طرح دعوا به خوانده این علامت را بدهد که بهتر است از مخاصمه دست بردارد و به سوی مذاکره متمایل شود. برخی حقوق‌دانان زبده در نظام دیوان بین‌المللی دادگستری این نقش را تأیید کرده و اعلام کرده‌اند که دیوان این مأموریت دیپلماتیک را پذیرفته است. به اعتقاد ایشان، دیوان در این موارد فراتر از نقش «فرعی» در حل‌وفصل اختلاف می‌رود و به نهاد تسهیل‌کننده مذاکرات تبدیل می‌شود (Kolb, 2019: 82). این نحوه استفاده از دیوان را می‌توان به کرات در توسل کشورهای آمریکای لاتین - به خصوص کشورهای نیکاراگوئه و کاستاریکا - به

1. peace before law = la paix avant le droit

۲. برای مطالعه تحلیلی مبسوط در این خصوص رک: فلسفی، ۱۳۹۰: ۹ به بعد.

۳. اگرچه این مذاکرات به نتیجه نرسید و به همین سبب مسئله مجدداً در دیوان طرح شد.

دیوان و پیگیری مذاکرات خود همزمان ملاحظه کرد. نمونه اخیر این روند در رویه دیوان در قضیه برخی نقض‌های عهدنامه مودت (ایران بر ضد ایالات متحده) قابل مشاهده است. در این قضیه، اختلاف به سندی تحت عنوان «برنامه جامع اقدام مشترک» (برجام) مربوط می‌شود که اساساً یک معاهده یا موافقت‌نامه الزام‌آور در معنای حقوقی کلمه محسوب نمی‌شود. با این حال، خواهان در حال تلاش برای کشاندن مجدد خواننده بر سر میز مذاکره است.^۱ در این زمینه همان‌طور که اشاره شد، ایالات متحده ادعا کرده است که هدف ایران از طرح دعوا در پیشگاه دیوان، اساساً فیصله حقوقی اختلاف نیست، بلکه به دست آوردن اهرم فشار بر ضد ایالات متحده است. به نظر می‌رسد حتی اگر این سخن درست باشد، باز به سادگی نمی‌توان به رد طرح دعوای ایران در دیوان پرداخت، چراکه اساساً یکی از کاربردهای دیوان، عمل کردن به‌مثابه میانجی برای کشاندن دولت‌ها بر سر میز مذاکره با یکدیگر است.

۲. رویکردهای دوگانه دیوان در مواجهه با قضایا: «احتیاط قضایی» و «کنشگری قضایی»

تمام محاکم بین‌المللی دارای «سیاست قضایی» و به تعبیری کامل‌تر «سیاست حقوقی» هستند که از مجرای آن به فهم و تفسیر «امر حکمی» و «امر موضوعی» در هر قضیه می‌پردازند. بر این اساس نه تنها توجه به «فضای حقوقی» ای که محکمه در آن تنفس می‌کند، به معنای نفی حقوق نیست، بلکه باید دانست که بی‌توجهی به آن و چسبیدن به فهمی صرفاً موضوعه‌گرایانه از حقوق و اشتغال قضایی به درکی ناقص از آرا و احکام بین‌المللی منتهی خواهد شد. می‌توان از دو رویکرد کلی دیوان بین‌المللی دادگستری در مواجهه با قضایای مشورتی و ترافی گوناگون پرده برداشت: در رویکرد منفعل - که اغلب در مواقع وجود تلاطم در جامعه بین‌المللی بروز می‌کند - دیوان عموماً می‌کوشد تا با ارائه استدلال‌هایی مضیق و محدود به سمت «احتیاط قضایی» حرکت کند و به استمرار وضع موجود بپردازد. در مقابل در رویکرد فعال - که اغلب مولود ثبات در جامعه بین‌المللی است و تحت عنوان «کنشگری قضایی» شناخته می‌شود - دیوان با استعانت به تفاسیر پویا و پیشرو و همچنین توسل به حقوق بین‌الملل عام از محدوده تنگ فیصله اختلاف میان دو دولت فراتر رود و به توسعه مترقیانه حقوق بین‌الملل همت گمارد.^۲

در خصوص «احتیاط قضایی»، یکی از مهم‌ترین نکاتی که دیوان بین‌المللی دادگستری

۱. شایان ذکر است که پس از انعقاد سند سیاسی مذکور - برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) - میان دولت‌های عضو دائم شورای امنیت و ایران، دولت ایالات متحده با دستور اجرایی رئیس‌جمهور خود از آن خارج شد.
 ۲. برای مطالعه مبسوط در این خصوص رک: سیفی و رضادوست، ۱۴۰۰.

همواره در رسیدگی به قضایا مدنظر دارد، کسب رضایت دولت‌های مراجعه‌کننده به دیوان است. در این راستا دیوان ترجیح می‌دهد به گونه‌ای عمل ننماید که به از دست دادن «مشتریان» خود دامن بزند. دیوان به خوبی آگاه است که صلاحیتی اجباری ندارد و کافی است دولت‌ها از او روی گردان شوند تا رویه قضایی بین‌المللی رو به افول نهد. به همین سبب دیوان نمی‌تواند چونان که دادگاه‌های ملی از بالا و قاطعانه سخن می‌گویند، به استدلال‌ورزی بپردازد. استدلال‌ورزی‌های دلبرانه و آرمان‌گرایانه دیوان را اغلب می‌توان در نظریات مشورتی ملاحظه کرد؛ جایی که دیوان در مقام رکن عالی قضایی مهم‌ترین سازمان بین‌المللی در مقام توسعه مترقیانه حقوق ظاهر می‌شود.

در قضایای ترافیکی، احتیاط قضایی دیوان را می‌توان بیش از همه در مباحث مربوط به «صلاحیت» و «قابلیت استماع» مشاهده کرد. به‌طور خلاصه می‌توان سیاست حقوقی محتاطانه دیوان در قبال سیاست حقوقی دولت‌های طرف اختلاف را در موارد زیر دید:

- عدم تشریح «قانون حاکم» به‌طور کلی و در عوض، بیان آن به‌صورت موردی^۱؛
 - ارائه نظرگاه مضیق در مورد معیار «کنترل مؤثر» به‌منظور عدم انتساب برخی اعمال بر دولت‌ها^۲؛
 - ارائه تفسیری مضیق از عناصر جرم نسل‌کشی و همچنین از قواعد ادله اثبات نسل‌کشی^۳؛
 - اولویت دادن به رویه دولت‌ها نسبت به نظرگاهی حقوق بشرمحور از مصونیت دولت‌ها^۴ و
 - ارائه تفسیری فرمالیستی از مفهوم «وجود اختلاف» به‌منظور عدم احراز صلاحیت^۵.
- ممکن است گفته شود که راهی جز این نیست و دیوان همواره باید خود را به تفاسیر محتاطانه محدود کند، و الا پا در مسیر فراتر رفتن از حقوق موضوعه خواهد گذاشت. با این همه اگرچه نفس این دغدغه اهمیت دراد، باید دانست که دیوان بنابر ملاحظاتی موردی می‌تواند و باید به توسعه حقوق بپردازد. برای نمونه، دیوان در مباحث تحدید دریاها به ابداع روش‌هایی پرداخته که سابقاً مطرح نبوده است. در این موارد، علاوه‌بر تحسین دیوان در پذیرفتن رهیافت‌های منعطف و مترقیانه، باید تذکار داد که دولت‌های درگیر در اختلاف‌های مربوطه - و به نحو وسیع‌تر، دولت‌های جامعه بین‌المللی - نیز به این‌گونه استدلال‌های دیوان

۱. برای نمونه ر.ک: قضیه نوت‌بوم (لیختنشتاین بر ضد گواتمالا) (۱۹۵۵) که دیوان در آن به ارائه معیار «ارتباط مؤثر» (genuine connection = rattachement effectif) پرداخته است؛ ICJ Rep 1955: 4-27.

۲. این امر (که مخالف رویه محاکم بین‌المللی کیفری تلقی شده) دو بار در رویه قضایی دیوان تأیید شده است. در این خصوص ر.ک: ICJ Rep 1986, para. 115; ICJ Rep 2007, paras. 385 et seq.

۳. این امر در رأی دیوان نمود داشته است. ر.ک:

ICJ Rep 2007, paras. 186 et seq; ICJ Rep 2015, paras. 124 et seq.

۴. مصداق بارز این امر در قضیه مصونیت قضایی (ایتالیا بر ضد آلمان) (۲۰۱۲) دیده می‌شود. ر.ک: ICJ Rep 2012.

۵. این امر در دو قضیه - یعنی قضایای «روسیه بر ضد گرجستان» (۲۰۱۱) و «مارشال» (۲۰۱۶) - به اوج خود رسید. ر.ک: ICJ Rep 2011; ICJ Rep 2016.

تمایل نشان داده بودند. در نتیجه، این گونه رویکردهای کنشگرانه دیوان اغلب در چارچوب تراضی دولت‌های درگیر در اختلاف‌ها قابل تبیین تلقی می‌شود. از سوی دیگر اما رویکردهای کنشگرانه دیوان در معنای دقیق کلمه در نظرهای مشورتی دیوان نمود بیشتری دارد، زیرا دیوان در قضایای ترافیعی به منزله فیصله‌دهنده اختلاف میان دو یا چند دولت ظاهر می‌شود، اما در نظرهای مشورتی، در مقام «پاسخ‌دهنده به پرسش‌های حقوقی ارکان پرسنده سؤال» پدیدار می‌شود، بنابراین در درجه اول، مخاطب خود را سازمان ملل متحد در نظر می‌گیرد. به تعبیر دیگر، دیوان در قضایای ترافیعی خود اغلب خود را در عرض طرفین اختلاف تعریف می‌کند، در حالی که در نظرهای مشورتی از بالا سخن می‌گوید. فارغ از اینکه دیوان در نهایت در هریک از احکام خود به سوی کدام‌یک از رویکردهای محتاطانه یا کنشگرانه متمایل شود، این امر از مجموع رویه قضایی دیوان روشن است که این محکمه هیچ‌گاه تصمیمات خود را بر تفسیری بریده از واقعیات اجتماعی - و از جمله نحوه مواجهه دولت‌ها - بنا نمی‌نهد، و در عوض سعی می‌کند در مقابل انواع مختلف رویکردهای دولت‌ها (از حیث وضعیت ساختاری آنها و همچنین نسبت به جامعه بین‌المللی به طور کل) به اتخاذ تصمیم بپردازد.

نتیجه‌گیری

هریک از دولت‌های موجود در جهان پرالتهاب کنونی در مواجهه با محاکم بین‌المللی سیاست حقوقی ویژه‌ای دارند که از عوامل بسیار زیادی تأثیر می‌پذیرد. برخی از این عوامل به قدرت سیاسی آنها در جامعه بین‌المللی برمی‌گردد. در این زمینه اغلب دولت‌های ضعیف‌تر به مراجعه به محاکم بین‌المللی - که براساس برابری حقوقی سامان می‌یابند - تمایل نشان می‌دهند؛ و در مقابل، دولت‌های قوی ترجیح می‌دهند اختلاف‌های خود را از طریق روش‌های سیاسی - که در آنها دست‌بالا دارند - فیصله دهند. بر همین اساس، می‌توان دید که بیشتر دولت‌هایی که صلاحیت اجباری دیوان بین‌المللی دادگستری را پذیرفته‌اند، در زمره کشورهای ضعیف‌تر قرار می‌گیرند. در عوض، دولت‌های قوی‌تر یا اساساً این صلاحیت را نپذیرفته‌اند یا شرط‌های محدودکننده بسیاری بر آن بار کرده و عملاً آن را از کار انداخته‌اند.

از سوی دیگر، برخی عوامل مؤثر در سیاست حقوقی دولت‌ها به پیشینه مباحث حقوقی در سنت‌های فکری مختلف مربوط می‌شود: دولت‌هایی که در خصوص حل و فصل اختلافات از طُرُق حقوقی دارای سنت‌های پرورده‌تری هستند، در عرصه بین‌المللی نیز بیشتر توانسته‌اند با دیوان ارتباط بگیرند.

همچنین سیاست حقوقی خارجی دولت‌ها گاه به سیاست‌های داخلی آنها مربوط می‌شود.

در این زمینه دولت‌ها گاه برای شکست دادن حزب رقیب به دیوان مراجعه می‌کنند تا وانمود کنند که در حال گرفتن حقوق حقه ملت خود هستند. نیز گاه دولت‌ها به سبب داشتن ایدئولوژی‌های خاص - و معمولاً مغایر با «جهانی شدن» - رغبتی به رجوع به دیوان ندارند و ترجیح می‌دهند اختلاف‌های خود را با سایر دولت‌ها به واسطه روش‌های سیاسی و اغلب محرمانه حل و فصل کنند.

این عوامل متفاوت در شکل‌دهی به سیاست حقوقی دولت‌ها موجب می‌شود که دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در مواجهه با هر اختلاف خاص، به شیوه خاصی رفتار کند و سیاست حقوقی خود را به صورتی موردی تنظیم کند. در این مسیر، دیوان می‌کوشد تا با برقرار کردن تعادل میان طرفین اختلاف گاه به تفسیر مضیق و گاه موسع برخی مقررات پردازد و میان حل و فصل اختلاف‌ها به صورت موردی از یک سو، و تصمیم‌گیری براساس عدالت و حقوق بین‌الملل از سوی دیگر به نحوی سازگار جمع کند.

در مقابل، سیاست حقوقی دیوان بین‌المللی دادگستری نیز به نوبه خود بر سیاست حقوقی دولت‌ها تأثیر می‌گذارد. به‌طور خاص، دولت‌هایی که به طرح دعوا در مقابل دیوان می‌پردازند، همواره تلاش می‌کنند - علاوه بر منابع سنتی حقوق بین‌الملل و اسناد مربوطه دیوان - به رویه واقعاً موجود در دیوان نیز توجه داشته باشند تا بتوانند به بیشترین حد/قناع دیوان برسند. بدین ترتیب، می‌توان گفت که رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری، از جمله تحت تأثیر روابط دیالکتیکی و دوسویه میان سیاست حقوقی خود دیوان و سیاست حقوقی دولت‌ها قرار می‌گیرد و در طول زمان متحول می‌شود.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. حائری یزدی، محمد مهدی (۱۳۸۴)، *جستارهای فلسفی (مجموعه مقالات)*، به اهتمام عبدالله نصری، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۲. خدابخشی شلمزاری، عبدالله (۱۳۹۸)، *تمایز بنیادین حقوق مدنی و حقوق کیفری*، چ سوم، تهران: شهر دانش.
۳. سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۵)، «گلستان» در کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: هرمس.
۴. فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۹۰)، *صلح جاویدان و حکومت قانون. دیالکتیک همانندی و تفاوت*، چ نخست، تهران: فرهنگ نشر نو.

۵. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷)، گامی به سوی عدالت، ج ۲، چ اول، تهران: میزان.
۶. موحد، محمدعلی (۱۳۸۰)، *مبانی مستعار: اسناد بریتانیا و ادعای شیوخ بر جزایر تنب و ابوموسی، تهران: کارنامه.*

ب) مقالات

۷. سیفی سید جمال؛ رضادوست، وحید (۱۳۹۹)، «مفهوم «سیاست حقوقی» در رویه قضایی بین‌المللی»، *فصلنامه تحقیقات حقوقی*، دوره ۲۳، ش ۹۱، ص ۸۰-۶۱.
۸. سیفی، سید جمال؛ رضادوست، وحید (۱۴۰۰)، «رویکردهای «فعال» و «منفعل» در سیاست قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری»، *مجله حقوقی بین‌المللی*، دوره ۳۸، ش ۶۵، پاییز و زمستان.
۹. سیفی، سید جمال (۱۳۸۲)، «تأملی بر دعاوی ایران در دیوان دادگستری بین‌المللی»، *مجله پژوهش‌های حقوقی*، ش ۳، ص ۴۶-۳۱.
۱۰. فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۹۳)، «تفکر حقوقی در ایران فلج است»، *گفت‌وگو، ماهنامه مهرنامه*، پیاپی ۳۷، ص ۱۷۰-۱۶۶.
۱۱. منصورى نراقى، محمود (۱۳۵۶)، «کنفرانس حقوق جهان در مانیل»، *مجله کانون وکلا*، ش ۱۴۱، ص ۷۰-۵۹.

۲. انگلیسی و فرانسوی

A) Books

1. Abed al-Jabri, Mohammed (2011), *The Formation of Arab Reason: Text, Tradition and the Construction of Modernity in the Arab World*, Center for Arab Unity Studies and I.B. Tauris.
2. Abi-Saab, Georges, *Les exceptions préliminaires dans la procédure de la Cour internationale. Étude des notions fondamentales de la procédure de la Cour internationale et des moyens de leur mise en oeuvre*, Pedone, 1967.
3. Abrahamian, Ervand (2013), *The Coup 1953, the CIA, and the Roots of Modern US-Iranian Relations*, The New Press.
4. Habermas, Jürgen (1986), *Knowledge and Human Interests*, Polity Press.
5. Hanqin, Xue (2017), *Jurisdiction of the International Court of Justice*, Brill.
6. Lacharrière, Guy Ladreit de (1983), *La politique juridique extérieure*, Economica.
7. Lauterpacht, Hersch (2011), *The Function of Law in the International Community*, first published in 1933, Oxford University Press.
8. Loughlin, Martin (2000), *Sword and Scales. An Examination of the Relationship between Law and Politics*, Hart Publishing.
9. Powell, Emilia Justyna (2020), *Islamic Law and International Law: Peaceful Resolution of Disputes*, Oxford University Press.
10. Vaucher, Marius (1951), *Le problème de la justiciabilité et de la non*

justiciabilité en droit international des différends dits politiques ou non juridiques, Paris.

11. Venzke, Ingo (2012), *How Interpretation Makes International Law: On Semantic Change and Normative Twists*, Oxford University Press.

B) Articles

12. Abi-Saab, Georges (1987), 'Cours général de droit international public', *Recueil des cours*, pp. 29-463.
13. ----- (2014), 'La métamorphose de la fonction juridictionnelle internationale', *Unité et diversité du droit international: Ecrits en l'honneur du professeur Pierre-Marie Dupuy*, Martinus Nijhof, pp. 377-398.
14. Anand, Ram Kumar (1962), 'Attitude of the 'New' Asian-African Countries Towards the International Court of Justice', *International Studies*, vol 4, pp. 254-284.
15. Bedjaoui, Mohammed (2006), 'L'humanité en quête de paix et de développement. Cours général de droit international public', *Recueil des cours*, pp. 25-542.
16. Caflich, Lucius (2001), 'Cent Ans de règlement pacifique des différends interétatiques', *Recueil des cours*, pp. 245-467.
17. Couveinhes-Matsumoto, Florian (2016), 'La politique juridique extérieure de la République populaire de Chine', *Annuaire français de relations internationales*, Vol. 17, pp. 551-575.
18. Crawford, James (2018), 'The Current Political Discourse Concerning International Law', *Modern Law Review*, Vol. 81, pp. 1-22.
19. Crawford, James & Alain Pellet (2008), 'Anglo Saxon and Continental Approaches to Pleading Before the ICJ / Aspects des modes continentaux et Anglo-Saxons de plaidoiries devant la C.I.J.' in Isabelle Buffard *et al.* (eds), *International Law between Universalism and Fragmentation. Festschrift in Honour of Gerhard Hafner*, Martinus Nijhoff, pp. 831-867.
20. Dupuy, Jean-Pierre (1972), 'L'adaptation de la Cour internationale de Justice au monde d'aujourd'hui', *AFDI*, Vol. 18, pp. 99-120.
21. Higgins, Rosalyn (1968). 'Policy Considerations and the International Judicial Process', *ICLQ*, Vol. 17, pp. 277-303.
22. Jayatilleke, Kulatissa Nanda (1967), 'The Principles of International Law in Buddhist Doctrine', *Recueil des cours*, pp. 441-567.
23. Jean Combacau (1984), 'Science du droit et politique dans l'enseignement du droit international. A propos de: Guy de Lacharrière, 'La politique juridique extérieure'', *RGDIP*, Vol. 88.
24. Koh, Harold (2020), 'American Schools of International Law', *Recueil des cours*, pp. 34-77.
25. Kolb, Robert (2019). 'La politique juridique des états face à la Cour Internationale de justice quelques réflexions générales', in Florian Couveinhes-Matsumoto, *Les Etats face aux juridictions internationales: une analyse des*

politiques étatiques relatives aux juges internationaux: actes de la 2e Journée de droit international de l'ENS, Paris: Pedone, pp. 73-84.

26. Kolb, Robert (2020.) 'Chronique de la jurisprudence de la Cour internationale de justice en 2019', *Swiss Review of International and European Law*, Vol. 30, No. 1, pp. 45-73.
27. Kunz, Josef (1951), 'Bellum justum and bellum legale', *AJIL*, Vol. 45, pp. 111-117.
28. Mahmassani, Sobhi (1966), 'The Principles of International Law in the Light of Islamic Doctrine', *Recueil des cours*, pp. 201-328.
29. Pellet, Alain (1985), 'Le Sage, le Prince et le Savant (A propos de 'La politique juridique extérieure' de Guy de Lacharrière)', *JDI*, Vol. 112, pp. 407-414.
30. Pellet, Alain (2018), 'Introduction from the Podium', in Edgardo Sobene Obregon & Benjamin Samson (eds), *Nicaragua Before the International Court of Justice. Impacts on International Law*, Springer, pp. 15-39.
31. Powell, Emilia Justyna (2018), 'The International Court of Justice and Islamic Law States. Territory and Diplomatic Immunity' in Karen J. Alter, Laurence R. Helfer & Mikael Rask Madsen (eds), *International Court Authority*, Oxford University Press, pp. 277-299.
32. Reisman, Michael (2012), 'The Quest for World Order and Human Dignity in the Twenty-first Century. Constitutive Process and Individual Commitment', *Recueil des cours*, pp. 129-206.
33. Spiermann, Ole (2002), "'Who Attempts too Much Does Nothing Well"- the 1920 Advisory Committee of Jurists and the Statute of the Permanent Court of International Justice', *BYIL*, Vol. 73, pp. 187-260.
34. Tattersall, Luke, Azfer A. Khan (2020), 'Taking Stock: Abuse of Process within the International Court of Justice', *LP ICT*, Vol 19, No. 2.
35. Virally, Michel (1983), 'Le champ opératoire du règlement judiciaire international', *RGDIP*, Vol. 87, pp. 281-314.
36. ----- (1989), 'Réflexions sur la politique juridique des Etats', *Guy Ladreit de Lacharrière et la politique juridique extérieure de la France, Mélanges G. de Lacharrière*, Paris, pp. 394-402.
37. Young, Margaret A., Emma Nyhan and Hilary Charlesworth (2019), 'Studying Country-Specific Engagements with the International Court of Justice', *JIDS*, Vol. 10.

C) Documents

1. *Aerial Incident of 27 July 1955 (Israel v. Bulgaria)*, ICJ Rep 1959.
2. *Anglo-Iranian Oil Co. (United Kingdom v. Iran)*, ICJ Rep 1952.
3. *Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide (Bosnia and Herzegovina v. Serbia and Montenegro)*, ICJ Rep 2007.
4. *Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide (Bosnia and Herzegovina v. Serbia and Montenegro)*, ICJ Rep 2007.
5. *Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of*

- Genocide (Croatia v. Serbia)*, ICJ Rep 2015.
6. *Application of the International Convention on the Elimination of All Forms of Racial Discrimination (Georgia v. Russian Federation)*, ICJ Rep 2011.
 7. *Corfu Channel (United Kingdom of Great Britain and Northern Ireland v. Albania)*, ICJ Rep 1949.
 8. *Free Zones of Upper Savoy and the District of Gex*, PCIJ, series A, no 22.
 9. *Jurisdictional Immunities of the State (Germany v. Italy: Greece intervening)*, ICJ Rep 2012.
 10. *Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America)*, ICJ Rep 1986.
 11. *Nottebohm (Liechtenstein v. Guatemala)*, ICJ Rep 1955.
 12. *Obligations concerning Negotiations relating to Cessation of the Nuclear Arms Race and to Nuclear Disarmament (Marshall Islands v. United Kingdom)*, ICJ Rep 2016.

